

دشمن دشمن من نمیتواند حتما دوست من باشد

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی تغییرات بسیار گسترده ای را در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جهان موجب گردید.

دولت آمریکا با پشتیبانی و حمایت اتحادیه اروپا و بسیاری دیگر از کشورهای دیگر دنیا در طی يك عملیات گسترده نظامی حکومت طالبان در افغانستان را که حامی عاملین فاجعه ۱۱ سپتامبر شناخته شده بودند، از میان برداشت و نفوذ خود را در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای آسیای میانه گسترش داد. حتی چین و روسیه که همیشه مخالف گسترش عملیات و نفوذ نظامی آمریکا بودند، در این مورد آمریکا را همراهی نمودند.

رژیم طالبان يك رژیم قرون وسطایی بود که توسط سرمایه های عربستان سعودی و با کمک و سازماندهی سازمان امنیت پاکستان و با تأیید آمریکا شکل گرفته بود. این رژیم بعد از قطع حمایت پاکستان و عربستان شانس ادامه حیات نداشت و با حمله های گسترده نظامی آمریکا بسیار سریعتر از آنچه که پیش بینی میشد فرو ریخت.

موفقیت سریع نظامی آمریکا در افغانستان و به موازات آن گسترش روحیه پاتریوتیسم باعث گردید که حکومت آمریکا این شیوه را تنها راه حل مناسب مشکلات بین المللی قرار دهد. دولت آمریکا پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای را که با شوروی سابق داشت یکجانبه لغو اعلام نمود و اخیرا نیز پیمان منع آزمایشهای اتمی را نیز یکجانبه لغو نموده است. دولت آمریکا در صدد تهیه و آزمایش بمب های هسته ای با میدان عمل محدودتری هست تا در استراتژی کنونی آنها کاربرد داشته باشد.

دولت جرج بوش در ادامه همان سیاست میلیتاریستی ایران، عراق و کره شمالی را سه محور شیطانی خوانده و مورد تهدید حمله نظامی قرار داد. این سیاست دولت آمریکا، جنگ و حمله های نظامی ظاهرا با هدف برقراری دموکراسی و آزادی، مورد اعتراض اتحادیه اروپا، ژاپن، روسیه، چین و دیگر محافل بین المللی قرار گرفت. علیرغم اعتراضات بین المللی چنین بنظر میرسد که دولت آمریکا، که در حال حاضر قویترین قدرت نظامی و اقتصادی در جهان است، تدارك حمله به عراق را می بیند.

مهمترین مسئله، شاید برای ما، عکس العملهای بسیار متفاوت و متضاد روشنفکران، سازمانها و نیروهای حکومتی و غیر حکومتی در قبال این موضع دولت آمریکا بود که هرکدام ناشی از زاویه منافع و دیدگاه های آنان می باشد.

نیروهای راستگرایی درون حکومت جمهوری اسلامی سعی نمودند که از این تهدیدهای دولت آمریکا بعنوان

حربه ای جهت پیشبرد سیاست های خود بهره جویند. تهدید نظامی آمریکا برای راستگرایان حکومتی که پایگاهی در میان مردم ندارند و روز به روز موقعیت و پایگاه های حکومتی آن از طرف مردم ضعیف و ضعیف تر میگردد، نعمتی بود. آنها تلاش نمودند با اعلام وضعیت فوق العاده مانع هرگونه انتقاد از سیاست های جناح راست گشته و حتی مجلس و باقیمانده های روزنامه های نیمه منتقد را نیز تعطیل کنند. آنها به بهانه وضعیت فوق العاده میخواستند که کوچکترین مقاومت و هرگونه ندای آزادیخواهی را به بهانه ستون پنجم دشمن سرکوب نمایند. برای آنها نه منافع ملی ایران و نه وضعیت مردم ایران، بلکه فقط گسترش قدرت و موقعیت اقتصادی و سیاسی مطرح است. آنها میخواهند که از این وضعیت پیش آمده به نفع خود سود جویند. این حاکمان عمق آنچه را که می توانست اتفاق افتد درک نمی کردند و یا نمیخواستند درک نمایند. با جدی تر شدن تهدید آمریکا و اینکه خود نیز به نیکی می دانستند که توان مقاومت در برابر حمله نظامی آمریکا را نخواهند داشت و در پی مقابله های سیاسی جناح مقابل حکومتی، راستگرایان نیز علیرغم برخی شعارها به اصلاح مواضع خود پرداختند. ۱۷۰ تن از نمایندگان مجلس طی نامه ای به سخنان "غیرمسئولانه" جانشین فرمانده سپاه، ذوالقدر، درمورد حمله به چاه های نفتی در خلیج فارس در صورت حمله آمریکا اعتراض نمودند. دفتر گلبدین حکمت یار، یار طالبان و مخالف دولت موقت افغانستان بسته و ظاهراً از ایران اخراج گردید. حاکمان ایران برخلاف مواضع اولیه خود که منکر ورود نیروهای القاعده به ایران بودند، اعلام کردند که تعداد بسیاری از نیروهای القاعده در ایران در زندان هستند. آنان در پشت درهای بسته از طریق کشورهای اروپایی و همچنین از طریق آقای کرزای رئیس دولت موقت افغانستان که حامل پیام آمریکا بود به مذاکره نشستند. هم اکنون نیز هر دوجناح حکومتی تلاش می ورزند که ابتکار و افتتاح باب مذاکره را در اختیار خود گیرند.

اما برخورد روشنفکران، سازمانها و احزاب اپوزیسیون بسیار متنوعتر بود. از مخالفت تا موافقت کامل و تشویق دولت آمریکا به حمله به ایران نظرات اپوزیسیون بود. این نظرات متفاوت و متضاد در نشریات مختلف از جنبه های گوناگون مورد بحث قرار گرفته است. موضوع مورد تأکید در این نوشته پرداخت مختصر به تفکری است که خواهان حمله آمریکا به ایران میگردد و در معادلات نیروها، نیروهای ملی را نیز به میان می آورد.

این نیروها که عمدتاً سلطنت طلبان و نیروهای پیرامون آنها هستند با بیان ستم های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در جامعه ایران روا میگردد، بعد از تهدیدهای جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا، خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از طریق حمله نظامی حکومت آمریکا به ایران میگرددند.

این نیروها قضیه را بسیار ساده انگاشته و درست همان نسخه افغانستان را برای ایران نیز تجویز می کنند و

آنقدر روی این آلترناتیو تبلیغ کرده و جلسات مختلف برگزار می کنند که خود را در مقام حکومتگران آینده که بزودی در مقام رئیس دولت موقت به ایران باز خواهند گشت می یابند.

اگر قضیه بدینجا ختم میشد ما را با آنها کاری نبود. آنها میتوانند در رؤیاهای خود باشند شاید که دری به تخته ای خورد و آنها نیز به نوایی رسیدند. قضیه در اینجا است که این سلطنت طلبان نیروهای مناطق ملی را بعنوان سیاهی لشکر و خدمتگزاران در این تئوری میخواهند بکار گیرند. آنها بنا به نسخه افغانستان خود را در مقام ظاهرشاه و فرماندهان نیروهای شمال می دانند اما چون نیروی کافی ندارند نیروهای ملی مانند ترکمن ها، کردها و یا بلوچها را در زمره سربازان نیروهای شمال به حساب می آورند و بقیه نیروهای سیاسی اجتماعی در ایران را نیروهای غیرقابل اعتماد که به کنفرانسی شبیه کنفرانس بن که از جانب آمریکا تدارک دیده خواهد شد راه نخواهند یافت. در این رابطه سلطنت طلبان جلسات متعددی را با سازمانها و تشکلهای ملی برگزار نموده اند.

سلطنت طلبان بدرستی دریافته اند که نیروهای ملی نیروهای بسیار مؤثر و قوی در جنبش اجتماعی و سیاسی ایران هستند و در هر تحول در آینده نیز نقش قابل توجه ای ایفا خواهند نمود. اما این آگاهی آنها در خدمت يك عوامفریبی سیاسی قرار میگیرد.

در رابطه با مجموعه این تحولات میتوان گفت:

اولا-ایران افغانستان نیست. بافت وضعیت سیاسی اجتماعی در ایران کاملاً متغایر با افغانستان می باشد. تحت شرایط روانی بعد از ۱۱ سپتامبر و اینکه افغانستان مرکز تجمع نیروهای القاعده که در انفجارهای نیویورک ردپای آنها دیده میشد، گردیده بود. افکار عمومی دنیا، در مجموع، این حمله نظامی را تأیید میکرد. در این شرایط کسی توان و یارای مقاومت و ایستادگی در مقابل نظرات حکومت آمریکا را نداشت. اما این وضعیت در مورد ایران، کره شمالی و تا حدودی عراق متفاوت است. حکومت آمریکا هر چقدر نیز ابرقدرت باشد نمیتواند به تنهایی در تمامی عرصه ها یکه تازی کند.

ثانیا- در قاموس این گونه نیروها و یا برخی سازمانهای سیاسی که فقط و فقط به قدرت سیاسی و بدست گرفتن حکومت می اندیشند انسانها و انسانیت جایگاهی ندارد. هدف برای آنها فقط قبضه قدرت و حکومت است حال به چه شکل و تحت چه شرایطی مسئله ای ثانوی است. برای آنها مهم نیست که در اثر بمبارانهای آمریکا و حداقل مقاومتی که از جانب حکومت صورت خواهد گرفت چندین هزار نفر کشته و یا منطقه به تشنج کشیده شود. آنها میگویند که بر اثر بمبارانهای آمریکا نایستی به غیرنظامیان در ایران صدمه ای وارد شود. این گفته تعارفی بیش نبوده و بیشتر به يك شوخی میماند. آن بمبهای خوفناک هیچ حد و مرزی را نمی شناسند.

برای انسانهایی که کسب قدرت سیاسی هدف آنهاست هرگونه وسیله ای قابل توجیه است. این گونه انسانها و سازمانها و جریانهای سیاسی نمی توانند در خدمت دموکراسی باشند. آنها وقتی که به قدرت برسند دیکتاتورانی به تمام عیار خواهند بود که قدرت سیاسی بدست آمده را بهر شکل و بهر صورت و با هر وسیله مشروع و یا نامشروع حفظ خواهند کرد. اما برای جنبش های ملی، که سلطنت طلبان تلاش در جلب و جذب آن دارند، به ثمر رسیدن آمال ها و احقاق حقوق به شکل وسیعی از دموکراسی نیاز دارد و اصولاً جنبش های ملی بر بستر یک دموکراسی پیش خواهند رفت. دیکتاتوری و ماجراجویی آفت جنبش های ملی می باشند.

ثالثاً نیروهایی که اکنون "مدل افغانستان" را برای ایران تجویز کرده و روی آن تبلیغ می کنند عمدتاً سلطنت طلبان و نیروهای همدیف آنها هستند. آنها با این تئوری خود را نیروی ردیف اول مورد اعتماد آمریکا که بایستی حکومت آینده را تشکیل دهند میدانند و نیروهای مناطق ملی را هم ضمیمه خود می کنند.

سلطنت طلبان بعد از آن سخنرانی بوش که ایران را نیز محور شرارت نامید بسیار فعال شده اند. آنها جلسات متعددی را در نقاط مختلف دنیا برگزار کرده و می کنند و نیروهای جنبش های ملی در ایران را به این جلسات دعوت نموده و سخن از حکومت در آینده نزدیک می کنند.

آنان با توجه به سابقه حکومتشان در ایران در اینگونه نشستها مطرح می کنند که تاکنون به نیروهای ملی ارزش و بهای لازم را نمیداده اند و از خود انتقاد می کنند و میگویند که اینک به جنبش های ملی اعتقاد دارند و به حل مسائل آنان و احقاق حقوقشان در فردای حکومت آینده اقدام خواهند کرد و حتی میگویند که به فدرالیسم در ایران اعتقاد دارند. در پی نشست های متعددی که تحت هژمونی سلطنت طلبان و با شرکت نمایندگانی از سازمانهای ملی تاکنون برگزار گردیده، آنها مدعی هستند که برای نخستین بار در تاریخ ایران توانسته اند که اقوام! مختلف ایرانی را دور هم جمع کنند.

این برخورد سلطنت طلبان و طیف آنها در قبال جنبش های ملی بسیار مزورانه است. آنان خود نیز به نیکی میدانند که نه به جنبش های ملی و حقوق آنها در ایران اعتقادی دارند و نه به فدرالیسم در ایران. مسئله ملی نه در نشریات رسمی آنان و نه در "پیام های ملوکانه" جایی دارند.

سلطنت طلبان بنیانگذاران تئوری ضد جنبش های ملی و آسیمیلاسیون ملت های غیرفارس در ایران هستند و این بر هیچ کس پوشیده نیست. آنان اکنون در موضع ضعف و بدنبال بدست آوردن قدرت از دست رفته و مجبور به جمع آوری نیرو هستند. آنان بنا به ماهیتشان نیروهایی را میخواهند که دنباله رو آنها باشند.

اگر فرض را بر پیشرفت تئوری "مدل افغانستان" را، هرچند که محال است، قرار دهیم همانطور که گفتم

نیروهای جنبش های ملی مجبور به دنباله روی خواهند بود. چون در این تئوری سلطنت طلبان نیروهای مورد اعتماد هیئت حاکمه آمریکا هستند. آنها هستند که همه چیز را تعیین خواهند کرد. آنها پول و قدرت را خواهند داشت و برابری حقوق نیروهای ملی با آنها در این روند بی معنی خواهد بود. دنباله روی از نیرویی که تاکنون در تاریخ زندگی اجتماعی و سیاسی اش همیشه دشمنی و ضدیت با جنبش های ملی و نابودی هویت ملیتهای غیرفارس در صدر برنامه هایش بوده عملی بجز نابودی خود نخواهد بود.

جنبش ملی ملت ما تاکنون چندین بار به دنباله روی کشیده شده و هر بار نیز ضربات بزرگی را متحمل گردیده است. اکنون بایستی که با دید وسیعتری به مسائل نگریست. نبایستی که از حول حلیم توی دیگ افتاد. مردم ترکمن در پنجاه سال حکومت سلطنت پهلوی ضربات اساسی در تمامی جنبه های اقتصادی - سیاسی و فرهنگی را متحمل نموده است. ملت ترکمن در سال ۵۷ قیام نمود تا این ظالمان و آثار ظلم را از حیات جامعه خود بزداید و هویت ملی خود را بازیابد. این تلاش بخشا موفق بود ولی حاکمیت جدید نیز همان سیاست کهنه را در قبال ملت ترکمن در پیش گرفت. آیا در این زمان در مبارزه ملت ما عوامل و تلاشگران احیاء آن رژیم سابق می توانند یاور صادق ما باشند؟

مبارزه با ستم های ملی و تلاش برای برابری حقوق ملیتهای ساکن ایران مضمون فعالیت و مبارزه فعالین جنبش های ملی را تشکیل میدهد. اما این مبارزه می بایستی که از مسیری منطبق با توان نیروهای خود جنبش ملی گسترش یابد. پیشرفت مبارزه ملت ما به اتحاد و همکاری نیروهای سیاسی اجتماعی در سطح جامعه نیاز دارد. در این مبارزه که اساس آن بر دموکراسی و گسترش عدالت اجتماعی استوار است همکاری و اتحاد عمل با نیروهایی که عاری از درک دموکراسی و عدالت اجتماعی هستند نمیتواند پایه ای واقعی داشته و معنی و مفهومی نیز نمیتواند داشته باشد. این اتحاد ها و همکاریهای کورکورانه و بدون تأمل و دورنگری لازم ضربات سنگینی را متوجه جنبش ما خواهد نمود.

تئوری "مدل افغانستان" دو پیامد اصلی میتواند داشته باشد:

۱- برای سرکوبگران در حکومت جمهوری اسلامی بهانه لازم برای تحت فشار قرار دادن و نابودی حداقل تشکل های ایجاد شده و هر حرکت حق طلبانه تأمین میگردد. این تئوری بر علیه جنبش اصلاح طلبانه و حق طلبانه مردم و در خدمت راستگرایان خواهد بود.

۲- این تئوری که هیچ انطباقی با وضعیت مشخص جامعه ما ندارد، فقط می تواند جنبش ملی را به انحراف و به دنباله روی از جریانات سلطنت طلب، که فقط به برگشت به قدرت می اندیشند، بکشاند. جنبش ملی از واقعیتهای خود منحرف شده و روحیه ماجراجویی تقویت میگردد.

این تفکر با توجه به تجربه ها و آگاهی‌هایی که روشنفکران ما در طی سالیان دراز مبارزه کسب نموده اند، جایگاهی در جنبش ما نخواهد یافت.